

معناشناسی حدیث «لو دلیتم بحل‌الی الارض لهبط علی الله» و نقد دیدگاه عرفا درباره آن

* مصطفی آذرخشی

** محمد مهدی کامیابی

چکیده: از جمله مستندات روایی صوفیه، عبارت «لو دلیتم بحل‌الی الارض لهبط علی الله» است. آنها این روایت را به عنوان شاهدی بر نظریه وحدت وجود و موجود تلقی می‌کنند. درباره مآخذ و اسناد این حدیث، باید گفت که در منابع حدیثی شیعه، حدیث مزبور نقل نشده است؛ اما محدثان سنّی، آن را در تفسیر آیات ابتدایی سوره حديد، با اسنادی ضعیف نقل کرده و توضیحاتی در مورد آن بیان داشته‌اند. می‌توان گفت، بر فرض صدور این حدیث از پیامبر ﷺ، مراد از آن اشاره به احاطه علم و قدرت خداوند بر همه جاست؛ هم‌چنانکه برخی محدثان نیز بدان اشاره کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: عرفا / صوفیه / حدیث‌پژوهی / وحدت وجود / علم خداوند.

Email: M.mazerakhshi@gmail.com

**. دانشجوی مقطع دکتری دانشگاه تهران.

Email: M.kamyabi@yahoo.com

**. دانشجوی مقطع دکتری دانشگاه قرآن و حدیث.

۱. طرح مساله

از آنجا که عبارت «لو دلیتم بجمل الى الارض لهبط على الله» در شمار مهمترین مستندات حدیثی عرفا و صوفیه قرار دارد و آنها نیز عموماً در نقل روایات، به مأخذ و سند احادیث توجّهی ندارند^۱، ارزیابی منابع و استناد این روایت ضروری است؛ همچنین تشابهی که در متن حدیث وجود دارد، دست‌مایه تأویلات نادرستی از سوی صوفیه و نیز مجسمه شده است. بر اساس تأویل صوفیه، این حدیث به موضوع وحدت وجود و موجود و تجلی ذاتی خداوند اشاره دارد؛ زیرا در متن حدیث آمده است که اگر طنابی به داخل زمین (چاهی) بیفکنید، بر خدا فرود می‌آید؛ پس باید چاه و زمین، چیزی غیر از خدا نباشد تا این کلام، معنا داشته باشد. با توجه به این مطالب، لازم است که ابتدا صحت انتساب این روایت به پیامبر اکرم ﷺ بررسی شود و سپس فقه الحديث روایت را مورد توجه قرار دهیم تا به برداشت صحیحی از آن نائل شویم.

۲. بررسی مأخذ حدیث

این حدیث در منابع روایی شیعه، نقل نشده است؛ اما محدثان سنی آن را در تفسیر آیات ابتدایی سوره حديد نقل کرده‌اند^۲ که به ترتیب قدمت، از این قرارند:

۱- عبد الرزاق صنعاوی (م ۲۱۱ق) در تفسیر خود آورده است: «عن عمر عن قتادة قال بينما النبي ﷺ جالس مع أصحابه إذ مررت سحاب. فقال النبي ﷺ أتدرون ما هذه؟ هذه العنان هذه روایا أهل الأرض يسوقها الله إلى قوم لا يعبدونه. ثم قال أتدرون ما هذه السماء؟ قالوا: الله و رسوله أعلم. قال: هذه السماء موج مكفوّف و سقف محفوظ. ثم قال: أتدرون ما فوق ذلك؟ قالوا: الله و رسوله أعلم. قال: فوق ذلك سماء أخرى حتى عدد

۱. چنان‌که ابن عربی، این حدیث را ۱۰ بار در الفتوحات المکیه و ۲ بار در فصوص الحکم ذکر کرده در

حالی که به مأخذ و سند آن اشاره‌ای نداشته است.

۲. هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.





علیم.» (صنعاني، تفسير القرآن، ج ۳، ص ۳۰۰)

سبع سماوات و يقول أتدرون ما بينها؟ ثم يقول: ما بينها خمس مائة عام. ثم قال: أتدرون ما فوق ذلك؟ قال: فوق ذلك العرش. ثم قال: أتدرون كم ما بينها؟ قالوا: الله و رسوله أعلم. قال: بينها خمس مائة سنة. ثم قال: أتدرون ما هذه الأرض؟ قالوا: الله و رسوله أعلم. قال: هذه الأرض. ثم قال: أتدرون ما تحت ذلك؟ قالوا: الله و رسوله أعلم. قال: تحت ذلك أرض أخرى ثم قال: أتدرون كم بينها؟ قالوا: الله و رسوله أعلم. قال: بينها مسيرة خمسة سنون حتى عد سبع أرضين. ثم قال: والذى نفسى بيده لو دلى رجل بجبل حتى يبلغ أسفل الأرض السابعة هبط على الله. ثم قال: هو الأول والأخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء علیم.» (صنعاني، تفسير القرآن، ج ۳، ص ۳۰۰)

۲-۲- در مستند احمد بن حنبل آمده است: «حدثنا سريج قال: حدثنا الحكم بن عبد الملك عن قتادة عن الحسن عن أبي هريرة قال: بينما نحن عند رسول الله ﷺ إذ مرت سحابة فقال: أتدرون ما هذه؟ قال قلت: الله و رسوله أعلم قال العنان وروايا الأرض يسوقه الله إلى من يشكرونها من عباده ولا يدعونه^۱ ... ثم قال: وأيم الله لو دلتم أحدكم بجبل إلى الأرض السفلی السابعة هبط. ثم قرأ: هو الأول والأخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء علیم.»

(بن حنبل، ج ۲، ص ۳۷۰)

۲-۳- در سشن ترمذی با این اسناد آمده است: «حدثنا عبد بن حميد وغير واحد المعنى واحد قالوا أخبرنا يونس بن محمد أخبرنا شیبان بن عبد الرحمن عن قتادة قال حدث الحسن عن أبي هريرة قال: بينما نبی الله ﷺ جالس وأصحابه إذ أتى عليهم سحاب. فقال نبی الله ﷺ هل تدرؤن ما هذا؟ قالوا: الله و رسوله أعلم. قال: هذا العنان هذه روایا الأرض يسوقه الله إلى قوم لا يشكرونها ولا يدعونه ... ثم قال: والذى نفس محمد بيده لو أنكم دلتم بجبل إلى الأرض السفلی هبط على الله. ثم قرأ: هو الأول والأخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء علیم»

۱. از آنجا که متن این روایات قبل از عبارت «لو دلیتم بجبل هبط على الله»، مانند یکدیگر است، تنها به ذکر اسناد حدیث و عبارت مورد نظر در منابع گوئاگون اکتفا می شود.



ترمذی بعد از نقل حديث می‌گوید: «هذا حديث غريب من هذا الوجه، و يروى عن أیوب و یونس بن عبید و علی بن زید قالوا لم یسمع الحسن من أبي هريرة. و فسر بعض أهل العلم هذا الحديث فقالوا إنا هبط على علم الله وقدرته و سلطانه، و علم الله وقدرته و سلطانه في كل مكان و هو على العرش كما وصف في كتابه» (ترمذی، ج ۵، ص ۷۸)

۴- طبری در جامع البیان نوشته است: «حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة، قوله: هُوَ الْأَوَّلُ وَالآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالبَاطِنُ. ذكر لنا أنَّ نَبِيَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَا هُوَ جَالِسٌ فِي أَصْحَابِهِ، إِذْ شَارَ عَلَيْهِمْ سَحَابٌ، فَقَالَ: هَلْ تَدْرُونَ مَا هَذَا؟ قَالُوا: إِنَّهُ رَسُولُهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَإِنَّهَا الرَّقِيعُ مَوْجٌ مَكْفُوفٌ، وَسَقْفٌ مَحْفُوظٌ، قَالَ: فَهَلْ تَدْرُونَ كَمْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهَا؟ قَالُوا: إِنَّهُ رَسُولُهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ؟ قَالَ: مَسِيرَةُ خَمْسِ مَئَةٍ سَنَةٍ... ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفَسَ اللَّهُ بِيدهِ، لَوْ دَلَّ أَحَدُكُمْ بِحِيلٍ إِلَى الْأَرْضِ أَخْرَى هَبَطَ عَلَى اللَّهِ، ثُمَّ قَرَأَ: هُوَ الْأَوَّلُ وَالآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَقَوْلُهُ: وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (طبری، ج ۲۷، ص ۱۲۵)

۳. بررسی اسناد حديث

در تفسیر صناعی و تفسیر طبری، معلوم نیست که قتاده، این حديث را از چه کسی شنیده؛ بنابراین سند حديث در این دو کتاب، مرسل است؛ چنانکه ابن کثیر نیز همین اشکال را بر سندی که این تفاسیر برای حديث مزبور آورده‌اند، مطرح کرده است. (نک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۴۲) از طرفی، سندی که ترمذی برای آن ذکر کرده، اگر چه دارای اتصال است، اما با این حال، مورد تردید وی قرار گرفته است. او سند این حديث را غریب دانسته است؛ زیرا سماع حسن بصری از ابو هریره، محل تأمل است و افرادی چون ایوب و یونس بن عبید و علی بن زید گفته‌اند که حسن بصری هیچ حديثی از ابو هریره نشنیده است. (نک: ترمذی، ج ۵، ص ۷۸) این اشکال به سندی که احمد بن حنبل نقل کرده نیز وارد است. چنانکه البانی در حاشیه خود بر کتاب السنة ابن ابی عاصم و در کتاب ضعیف سنن ترمذی، با ذکر طرق این حديث، تمام آنها را ضعیف دانسته است. (نک: البانی، ضعیف سنن ترمذی،



ص (۴۲۳)

ابن کثیر، در البداية، می‌نویسد: «و رواه الحافظ أبو بكر البزار و البهقى من حديث أبي ذر الغفارى عن النبي ﷺ و لكن لا يصح اسناده» (ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۱، ص ۲۱) بنابراین، با توجه به اشکالاتی که بیان شد و نیز تصریحات محدثان اهل سنت، می‌توان گفت حدیث «لو دلیم بجل هبط على الله» از جهت اسناد، معتبر نیست.

۴. برداشت صوفیه از حدیث

صوفیه، این حدیث را نیز همانند سایر روایات مورد نظرشان، بر موضوع وحدت وجود تأویل کرده‌اند. آنها حدیث را گویای احاطه وجودی خداوند می‌دانند؛ چنانکه ابن عربی قائل است که نه تنها اگر طنابی را بر اعماق زمین بیاندازیم، بر خدا فرود می‌آید، بلکه خود آن طناب نیز عین خداست! از این روست که او به هیچ چیز نزدیکتر از چیز دیگر نیست. (نک: ابن عربی، الفتوحات، ج ۴، ص ۳۹) وی بعد از این عبارات، به آیه «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ» اشاره کرده و می‌نویسد: «فكان بهويته في الجميع في حال واحدة بل هو عين الضدين» (همان) یعنی: «پس خداوند به ذاتش در همه چیز در یک حالت است؛ بلکه او عین چیزهای متضاد {مانند اول و آخر و ظاهر و باطن} ^۱ است. او می‌گوید: «مگر ندیدی که وقتی پای شتر ابن عطا به زمین فرو رفت، شتر گفت: «جل الله» پای در زمین نرفت مگر در طلب خدا: «ما غاص إلا ليطلب رب»» (همان، ج ۴، ص ۱۸۹)

در جای دیگری بعد از نقل همین ماجرا می‌نویسد: «لأن رجل الجمل سجد بالغوص في الأرض يطلب ربه فإن كل أحد إنما يطلب ربه من حقيقته ومن حيث هو و نسبة التحت وال فوق إليه سبحانه على السواء» (همان، ج ۴، ص ۴۳۱) یعنی: «این سخن شتر از آن رو بود که پایش با فرو رفتن در زمین سجده کرده و به دنبال پروردگارش بود؛ زیرا

سال نهم / شماره ۲۶ / پییز ۱۳۹۱

صفیه

۱. مراجعه به روایات معصومین گویای آن است که اسمهای اول و آخر و ظاهر و باطن، متضاد نیستند.
(نک: بحرانی، ج ۵، ص ۲۷۹)



هرکسی خداوند را از حقیقتش و همان طور که هست، طلب می‌کند و نسبت بالا و پایین به خداوند یکی است». او بعد از نقل این داستان، می‌گوید: «قال رسول الله ﷺ لَوْ دَلِيلٍ بَحْبُطُ عَلَى اللَّهِ وَ هَذَا عَيْنٌ مَا قَالَ الْجَمْلُ. فَنَسْجَدَ أَقْرَبَ مِنَ اللَّهِ ضَرُورَةً فِيشِمَدِه السَّاجِدُ فِي عَلُوٍّ» (همان، ج ۴، ص ۱۸۹) که فرو رفتن طناب در زمین را با فرو رفتن پای شتر در زمین مقایسه کرده و قائل است که هرکسی سجده کند، به خداوند نزدیک می‌شود و اورا در مقام والای خود مشاهده می‌کند. در نظر ابن عربی، این خود خداست که فوقیت و تحتیت دارد. وی برای موجّه نشان دادن این نگرش، به تأویلات نادرستی درباره آیات قرآن روی آورده است. به طور مثال به آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمَنْ تَحْتَ أَرْجُلِهِمْ» اشاره کرده و آن را حاکی از دو مقام فوق و تحت برای خدا دانسته است؛ حال آنکه هیچ قرینه‌ای برای این تأویل وجود ندارد. ابوالعلاء عفیفی، مصحح فصوص الحكم، در این زمینه می‌نویسد: «ابن عربی به نسبت دیگری بین حق و خلق یا میان خدا و هستی اشاره کرده و آن نسبت «تحتیت» است؛ سپس در جستجوی شاهدی از قرآن یا حدیث برآمده که اندیشه‌اش را تأیید کند و چیزی جز حدیث «لو دلیتم بحبل هبیط علی الله» نیافته که به گمان او، دلیل کافی برای نسبت دادن تحت به خداوند است؛ به این معنی که خداوند اصل و اساس تمام موجودات است؛ همچنین، در جستجوی تکیه‌گاهی از قرآن برآمده و در برداشت از برخی نصوص دینی، دست به تأویل بعيدی زده؛ آن‌چنانکه آن نصوص را از معنای اصلی خود خارج ساخته و در این کار دچار لغزش شده است؛ مانند آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمَنْ تَحْتَ أَرْجُلِهِمْ». فارغ از شواهدی که او از قرآن و حدیث آورده، تغکری که او می‌خواهد بدان اشاره کند، روشن و ساده است و آن این است که نسبت تحت دادن به خدا در نزد او، نسبت ذات واحد خداوند به صور موجودات فراوانی است که در آنها تجلی کرده و این



همان مذهب وحدت وجود اوست.» (عفیفی، ص ۲۳۵)

ابن عربی، آیه سوم سوره حديد را نيز به همین شکل تأويل کرده است؛ به نظر او، اين آيه بر عينت خدا و عالم دلالت دارد؛ زيرا همه چيز اوست و از آن رو در پاييان آيه آمده است «وَ هُوَ بِكُلٍّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» که او به خودش علم دارد: «لأنه بنفسه علیم»! (ابن عربی، فصوص الحكم، ص ۱۱۲)

همچنین عبد الرزاق کاشانی، از صوفیان مطرح قرن هشتم، حدیث مزبور را ناظر بر وحدت وجود دانسته و درباره آن می‌نویسد: «(ل)و دلیتم بجبل هبط علی الله) أی هو التحت کما هو الفوق، و قال: لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ، أَی الظَّهُورُ بِصُورَهَا» (کاشانی، ص ۷۰) یعنی: «اگر طنابی را به درون چاه بیاندازید بر خدا فرود می‌آید. یعنی خداوند زیر است، همچنانکه بالاست و خدا فرموده: آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، برای اوست. اين تعبير به معنای ظهور خداوند به صورت همه چيز است.»

سید حيدر آملی، عارف مشهور قرن هشتم، در کتاب جامع الاسرار خود، در بیان معرفی دو دعوت توحیدی، موسوم به توحید انبیاء و توحید اولیاء، دعوت توحیدی انبیاء را توحید ظاهر می‌داند که دعوت به پرستش خدای واحد و ترک بتپرستی است. سپس درباره توحید اولیاء می‌نویسد: «و توحید الأولیاء هو التوحيد الباطن، وهو دعوة العباد الى مشاهدة وجود واحد، ونفي وجودات كثيرة، لقوله تعالى: كُلُّ من عَلَيْهَا فَانِ وَيَقِنَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، وَ لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ «لو دلیتم بجبل هبط علی الله» و هذا هو الموسوم بالتوحيد الوجودي» (املی، ص ۸۴) یعنی: «توحید اولیاء توحید باطن است و آن دعوت بندگان به مشاهده يک وجود واحد و نفي وجودات متعدد ديگر است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید: «هر آنکه بر روی زمین است، از بين می‌رود و وجه با عظمت و گرامی پروردگار特 باقی می‌ماند.»^۱ و پیامبر ﷺ فرموده

۱. بر استناد سید حيدر به اين آيه دو اشكال وارد است؛ نخست اينکه آیه مزبور در صدد بيان عاقبت امر



است: «اگر طنابی را بر اعماق زمین بیاندازید، بر خدا فرود می‌آید». و نام این اعتقاد توحید وجودی است.»

آلوسی که تفسیر روح المعانی او دارای گرایش عرفانی است، در ضمن تفسیر آیه سوم از سوره حديد، به این روایت اشاره کرده است. وی در این باره می‌نویسد: «از برخی صوفیان قائل به وحدت وجود نقل شده که مراد از سخن خداوند: "خداوند اول و آخر است"، این است که موجودی جز خداوند نیست؛ زیرا هر موجودی که تصور شود، چه اول باشد چه آخر، خداست. و این عقیده را با استناد به حدیثی تأیید کرده‌اند که احمد بن حنبل و ... از ابوهریره نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: "سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست، اگر طنابی را بر اعماق زمین بیاندازید، بر خدا فرود می‌آید." ابو هریره می‌گوید: پیامبر ﷺ سپس این آیه را تلاوت فرموند: «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.» و این معنای عقیده به وحدت وجود مشهور است؛ اما این حدیث متشابه است و ترمذی درباره آن گفت: "اهل علم، این حدیث را توضیح داده و گفته‌اند که: {اگر طنابی را به اعماق زمین بیاندازیم} بر علم و قدرت و سلطه خداوند فرود می‌آید." اینکه پیامبر ﷺ در قرائت آیه، انتهای آن «و هو بكل شيء علیم» را نیز تلاوت فرمود، این معنا را تأیید می‌کند.» (آلوسی، ج ۱۴، ص ۱۶۸) چنانکه ملاحظه می‌شود، علیرغم اینکه آلوسی، خود دارای گرایش صوفیانه است، برداشت وحدت وجودی دیگر صوفیان را از این حدیث، مخالف سیاق حدیث دانسته است.

استاد سید جلال آشتیانی نیز در این باره مرقوم داشته‌اند: «وجود واحد ساری در

← مردم است؛ نه نفی وجود آنها؛ چنانکه از سیاق آیه و استعمال فعل یبقی مشهود است. دوم آنکه مراجعه به روایات اهل بیت ظاهریانگر آن است که وجه خداوند، به معنای ذات خدا نیست؛ بلکه به معنای راه، دین یا حاجتی است که خداوند به واسطه آن پرستیده می‌شود. (نک: بحرانی، ج ۴، ص ۲۹۵) و معنای آیه با این توضیح این می‌شود که هر کاری که جنبه الهی نداشته باشد و برای غیر خدا انجام شود از بین رفتنی است. چنانکه خدای متعال فرموده است: «ما عَنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عَنْدَ اللهِ بَاقٌ» (نحل ۱۶ / ۹۶)

مراتب نزول همان وجود واحد ساری در مراتب صعودست، چون نازل و صاعد، حقیقت وجود واجبی است که بحسب فعل متجلی و مت延安 در مظاهرست و در هر موطن اسمی خاص دارد و رنگی مخصوص قبول نماید، «و قد قلنا، ان شیئاً واحداً
یکن ان یکون ظاهراً و مظهراً، مطابقاً لقوله تعالى، هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ، وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ،
اَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ حُكِيَطٌ وَ فِي اَنْفُسِكُمْ اَفَلَا تُبْصِرُونَ. وَ عَنِ النَّبِيِّ: لَوْ دَلِيلَمْ بَحْلَ إِلَى الْأَرْضِ
السُّفْلِيِّ لَبَطَمْ - لَبَطْ - إِلَى اللَّهِ». بنابر آنچه که ذکر شد، وجودی واحد به ذات خود
متطور و به نفس خود دائرست و یدور علی نفسه.» (آشیانی، ص ۱۱۷)

با توجه به قرائن فوق، می‌توان گفت که عرفا و صوفیه، حدیث مورد نظر را به عنوان شاهدی بر وحدت وجود و موجود دانسته‌اند. به این ترتیب که چون طنابی بر زمین افکنده می‌شود، بر خدا می‌افتد، پس زمین چیزی جز ذات خدا نیست؛ هم چنانکه در هستی چیزی جز خدا نیست؛ بلکه خود طناب نیز چیزی جز خدا نیست! حال باید دید که این برداشت از حدیث چقدر با متن آن و نیز آیات و روایات دیگر سازگاری دارد.

۵. بررسی متن حدیث

چنانکه ملاحظه شد، عبارت «لو دلیتم بحبل هبط علی الله»، در ضمن روایت مفصلی آمده است که در مستندات صوفیه، آن عبارات ذکر نشده است؛ آنچه مورد توجه آنها قرار دارد، فقط همین جمله است که به این معناست: «اگر طنابی را به درون زمین بیاندازید، بر خدا فروند می‌آید.» از میان عبارات دیگر روایت، جمله‌ای که به نظر می‌رسد با قسمت مورد نظر، مرتبط باشد، این است: (قال: أَتَدْرُونَ مَا تَحْتَ ذَلِكَ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: تَحْتَ ذَلِكَ أَرْضٌ أُخْرَى. ثُمَّ قَالَ: أَتَدْرُونَ كَمْ بَيْنَهُمَا؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: بَيْنَهُمَا مسيرة خمس مائة سنة حتی عد سبع أرضین) (صنعتی، تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۰۰)

يعنى: «پیامبر اکرم ﷺ از اصحاب پرسیدند: آیا می‌دانید که زیر این زمین



چیست؟ عرض کردند: خدا و رسولش داناترند؛ پیامبر ﷺ فرمود: در زیر آن، زمین دیگری است؛ سپس پرسیدند: آیا می‌دانید بین آنها چقدر فاصله است؟ عرض کردند: خدا و رسولش داناترند؛ آن حضرت فرمود: بین آن دو به اندازه پانصد سال فاصله است؛ سپس تا هفت زمین را همین طور بر شمرد؛ آنگاه فرمود: «وَ الَّذِي نَفَسْتُ مُحَمَّدًا بِيَدِهِ لَوْ أَنْكُمْ دَلِيلًا بَجَلْ إِلَى الْأَرْضِ السَّفْلِيِّ لَهَبَطَ عَلَى اللَّهِ». ثُمَّ قَرَأَ: هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» یعنی: «قسم به آنکه جان محمد در دست اوست، اگر طنابی بر پائین ترین زمین بیفکنید، بر خدا فرود می‌آید؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

این حدیث، با فرض صدورش از پیامبر ﷺ، می‌تواند ناظر بر احاطه علم و قدرت خداوند بر تمام عالم باشد. این تبیین، برگرفته از تعالیم قرآن و روایات در مبحث توحید است که در ذیل به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

(الف) شیخ مفید در الارشاد آورد است که: «یکی از پیشوایان دینی یهود، پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ به نزد ابوبکر آمده و به او گفت: تو جانشین پیغمبر این امت هستی؟ گفت: آری، گفت: ما در تورات دیده‌ایم که جانشینان پیامبران، دانشمندترین فرد از امت آنان هستند، پس مرا آگاه کن که خدای تعالی کجا است، آیا در آسمان است یا در زمین؟ ابوبکر گفت: او در آسمان و در عرش است، یهودی گفت: پس بنابراین زمین از وجود خداوند خالی است، و بنا به گفته تو در جایی هست و در جایی نیست؟ ابوبکر گفت: این سخن کافران وزندیقها است. از پیش من دور شو و گرنه تو را می‌کشم! مرد یهودی با تعجب (از این سخن ابوبکر) دور شد و دین اسلام را مسخره کرد، در این هنگام امیر المؤمنین علی علیه السلام از پیش روی او آمد و فرمود: ای یهودی، دانستم آنچه پرسیده‌ای و آنچه در پاسخ شنیده‌ای، ما می‌گوئیم خدای متعال آفریننده جا و مکان است، پس جایی برای او نیست و بالاتر از این است که جایی او را در برگیرد، و او در همه جا است؛ نه آنچنان که تماس با مکان

داشته باشد، بلکه علم و دانش هر آنچه در مکان است، در برگرفته و هیچ چیزی نیست که از تدبیر او بیرون باشد، و من اکنون تورا آگاه کنم به آنچه در کتابهای شما آمده است که به صحّت آنچه گفتم، گواهی می دهد، پس اگر آن را شناختی (و دانستی که درست است) بدان ایمان می آوری؟ یهودی گفت: آری، فرمود: آیا در یکی از کتابهای شما نیست که روزی موسی بن عمران نشسته بود، ناگاه فرشته ای از سمت مشرق نزد او آمد، موسی به او فرمود: از کجا آمدی؟ گفت: از نزد خدای متعال، سپس فرشته دیگری از سمت غرب آمد، موسی به او فرمود: از کجا آمدی؟ گفت: از نزد خدای متعال، سپس فرشته دیگری به نزدش آمد و گفت: از آسمان هفتم، از نزد خدای متعال آمدہام، موسی علیه السلام فرمود: منزه است آن خدائی که جایی از او خالی نیست، و به هیچ جا نزدیکتر از جای دیگر نیست. آن یهودی عرض کرد: گواهی می دهم که این سخن حق است، و گواهی می دهم که تو به جانشینی پیغمبر، از آنکس که بر آن چیره شده و آن را تصاحب کرده است (یعنی از ابوبکر) سزاوارتری. (مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۰۲)

در این حدیث، که حاکی از حقانیت و مظلومیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، ضمن نفی جا و مکان از خداوند، حضور او در هر مکان، به احاطه علم و تدبیر او تبیین شده است: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ أَيْنَ الْأَئِنَّ فَلَا أَيْنَ لَهُ وَجَلَّ عَنْ أَنْ يَحْوِيهِ مَكَانٌ وَهُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ بِغَيْرِ مُكَاسَةٍ وَلَا مُجَاوَرَةٍ يُحِيطُ عِلْمًا بِمَا فِيهَا وَلَا يَخْلُو شَيْءٌ مِنْ تَدْبِيرِهِ» ب) همین تفسیر، یعنی اینکه خداوند در همه جا هست، به احاطه علم و قدرت خداوند بر همه چیز، درباره اسم باطن خداوند نیز مطرح شده است. برای نمونه، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که در تفسیر آیه سوّم سوره حدید بیان شده، درباره اسم «باطن» خداوند آمده است: «أَمَّا الْبَاطِنُ فَلَيْسَ عَلَى مَعْنَى الْإِسْتِبْطَانِ لِلْأَشْيَاءِ يَأْنِي يَغُورُ فِيهَا وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنْهُ عَلَى اسْتِبْطَانِهِ لِلْأَشْيَاءِ عِلْمًا وَ حِفْظًا وَ تَدْبِيرًا كَقُولِ الْقَائِلِ أَبْطَئَتُهُ يَعْنِي خَبْرَتُهُ وَ عَلِمْتُ مَكْتُومَ سِرْهُ» (کلینی، ج ۱، ص ۱۲۳ و صدق، التوحید، ص



۱۹۰) یعنی: «باطن بودن خدا به معنی درون چیزها بودن نیست؛ بلکه به این معنی است که علم و نگهداری و تدبیرش در همه چیز راه دارد، چنان‌که کسی گوید «ابطته» یعنی خوب آگاه شدم و راز پنهانش را دانستم»

تفسیر امامان علیهم السلام که معلمان حقیقی قرآن کریم هستند، با سیاق آیه هماهنگ است؛ زیرا در پایان آیه آمده است: «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ که می‌رساند اسم باطن، به آگاهی و علم خداوند بر همه چیز دلالت دارد. همچنین در طلیعه خطبه ۴۹ نهج البلاغه آمده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَّنَ حَقِيقَاتَ الْأُمُورِ وَدَكَّتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الظُّهُورِ» (سید رضی، ص ۸۸) یعنی: «ستایش خداوندی را سزاست که از اسرار نهانها آگاه است، و نشانه‌های آشکار بر او دلالت می‌کنند». و در خطبه ۱۸۶ می‌فرماید: «هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا سُلْطَانِيهِ وَ عَظَمَتِيهِ وَ هُوَ الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ» (همان، ص ۲۷۳) یعنی: «خدا با بزرگی و قدرت بر آفریده‌ها حاکم و با علم و آگاهی از باطن و درونشان با خبر است». این بیانات نشان می‌دهد که در کاربردهای قرآنی و روایی، از ماده بطن برای اشاره به علم نافذ خداوند استفاده شده است.

این نکته دقیق، در ادعیه اهل بیت علیهم السلام نیز مورد اشاره قرار گرفته است.^۱ بر این اساس، حدیث مزبور را باید ناظر بر احاطه علمی خداوند دانست. این وجه با آموزه‌های معصومین علیهم السلام نیز سازگار است. دانشمندان مسلمان نیز، در جهت تنزیه خداوند، افزون بر این تبیین، کلام دیگری نگفته‌اند. پاره‌ای از این نظرات ذیل عنوان بعد بیان می‌شود.

۶. تبیین محدثان و دانشمندان از حدیث

چنان‌که دیدیم، ترمذی ضمن اظهار نظر درباره سند این حدیث، درباره مفهوم

معناشناصی حدیث «لَوْلَيْتُمْ بِجَلَلِ الْأَرْضِ لَهُبَطَ عَلَى اللَّهِ» و ...

۱. در دعای مروی از امام حسین علیهم السلام که پدر بزرگوارشان به جوانی آموخت که دچار عقوبت گناه شده بود (مشلول)، آمده است: «يَا مَنْ بَطَّنَ فَخَبْرَ» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۹۹)؛ این دعا در مفاتیح الجنان نیز نقل شده است. (نک: محدث قمی، ص ۱۳۷)



آن نیز مطالبی را بیان کرده است. وی بعد از نقل حدیث و بیان اشکالات سندی آن نوشته است: «فسر بعض أهل العلم هذا الحديث فقالوا إنما هبط على علم الله وقدره و سلطانه، و علم الله وقدره و سلطانه في كل مكان وهو على العرش كما وصف في كتابه» (ترمذی، ج ۵، ص ۷۸) یعنی: «برخی از عالمان، این حدیث را اینگونه توضیح داده‌اند که: {اگر طنابی را به اعماق زمین بیاندازیم} بر علم و قدرت و سلطه خداوند فرود می‌آید و علم و قدرت و سلطه او در همه جا هست؛ در حالی که خود بر عرش است؛ چنانکه در کتابش فرموده است».

فارغ از اینکه ترمذی چه دیدگاهی درباره بر عرش بودن خداوند دارد، می‌بینیم که وی حدیث را به معنای هبوط طناب بر علم و قدرت خدا دانسته است.

علامه مجلسی در تأیید این برداشت، نقل قولی از طبیی در بحار الانوار آورده است: «قال الطیبی فيما رووا له دلیتم بجمل إلى الأرض السفلی هبط على الله: دلیتم أی أرسلت. وعلى الله أی على علمه وقدره و سلطانه» (مجلسی، ج ۵۵، ص ۱۰۷) یعنی: «طبیی درباره آنچه روایت کرده‌اند که: {اگر طنابی را به درون زمین بیاندازید، بر خدا فرود می‌آید.}» گفته است: "دلیتم" یعنی پایین بفرستید و "بر خدا" یعنی بر علم و قدرت و سلطه او».

میرزا حبیب الله خویی، شارح شهیر نهج البلاغه، ضمن نقد مستندات صوفیه در عقیده به وحدت وجود، درباره استناد آنها به این حدیث می‌نویسد: «و أما الرواية الأخيرة فعلى تسلیم صحة سندها وعدم كونها من موضوعات العامة، فمعناها إحاطة تعالى بجميع العالم وعدم خلو مكان منه عز و جل بهذا المعنى، وأين هذا مازعمه حزب الشیطان من أنَّ الوجود هو الله، تعالى عما يقول الظالمون علوًا كبيرًا» (خویی، ج ۱۳، ص ۱۶۴) یعنی: «اما درباره روایت اخیر (حدیث لو دلیتم...) با فرض تسلیم درباره صحت سندش و اینکه آن را از مجموعات اهل سنت ندانیم، معنای آن احاطه خداوند بر تمام عالم و خالی نبودن مکانی از او (به همین معنا؛ یعنی احاطه داشتن



خداوند بر مکانها) است. این کجا و آنچه حزب شیطان می‌گویند که وجود همان خداوند است، کجا؟ خدا از آنچه ستمکاران درباره او می‌گویند، کاملاً برتر است.« وی در ادامه، به شدت به انتقاد از ابن عربی و طرفداران او پرداخته است. (خوبی، ج ۱۳، ص ۱۶۴) چنانکه ملاحظه می‌شود، میرزا حبیب، نسبت به صحبت سند حدیث تردید دارد و برخورد صوفیه را با آن به نقد کشیده است.

همچنین عجلونی در کشف الخفاء از ابن حجر آورده است: «معناه أَنْ عِلْمَ اللَّهِ يَشْعُلُ جَمِيعَ الْأَقْطَارِ فَالْتَّقْدِيرِ: لَهُبَطَ عَلَى عِلْمِ اللَّهِ، وَاللَّهُ سَبَحَانَهُ مَنْزَهٌ عَنِ الْخَلْوَةِ فِي الْأَمَاكِنِ» (عجلونی، ج ۲، ص ۱۵۳) یعنی: «معنای حدیث این است که علم خداوند همه جارا فراگرفته، پس تقدیر کلام این می‌شود: «بر علم خدا فرود می‌آید» و خداوند از حلول در مکانها منزه است». محدثان و مفسران دیگری از اهل سنت نیز همین توضیح را درباره این حدیث مطرح کرده‌اند. (برای نمونه، نک: ثعلبی، ج ۹، ص ۲۳۰، بروسوی، ج ۹، ص ۲۱۸، مبارکفوری، ج ۹، ص ۱۳۳ و قاسمی، محاسن التأویل، ج ۵، ص ۹۸)

۷. نقد و بررسی برداشت عرفا و صوفیه از حدیث

۷-۱- ناسازگاری مکان‌مندی خداوند با آموزه‌های اسلامی

صرف نظر از تعارض دیدگاه «وحدت وجود و موجود» با آموزه‌های اسلامی^۱، در نقد برداشت صوفیه از این حدیث، می‌توان به روایاتی اشاره کرد که خداوند را منزه از مکان‌دار بودن معرفی کرده است. مرحوم شیخ صدق در کتاب التوحید، بابی رابه احادیث همین موضوع اختصاص داده است. (نک: صدق، التوحید، ص ۱۷۳ - ۱۸۵) از آن میان به روایت ذیل اشاره می‌شود:

«عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِلَيْهِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ تَقُولَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ



فِي مَكَانٍ؟ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ، إِنَّهُ لَوْ كَانَ فِي مَكَانٍ لَكَانَ مُحْدَثًا، لَا إِنَّ الْكَائِنَ فِي مَكَانٍ مُحْتَاجٌ إِلَى الْمَكَانِ، وَالإِحْتِياجُ مِنْ صِفَاتِ الْمُحْدَثِ لَا مِنْ صِفَاتِ الْقَدِيمِ» (همان) يعني: «سلیمان بن مهران می‌گوید: به حضرت جعفر بن محمد علیه السلام گفتم که آیا جائز است که کسی بگوید خدای عز و جل در مکانی قرار دارد؟ امام فرمود: خداوند از این نسبت منزه و برتر است؛ چرا که اگر خداوند در مکانی باشد، حادث است؛ زیرا آنچه در مکان است احتیاج به مکان دارد و احتیاج از صفات حادث است نه از صفات قدیم».

براساس این روایات که می‌توان گفت تواتر معنوی دارند، خداوند منزه از مکان‌مند بودن است. آیا این همه تأکید بر چنین تنزهی، با این اعتقاد که نه تنها خداوند در مکانهای است؛ بلکه مکانها چیزی جز ذات خداوند نیستند، سازگار است؟ اگر این چنین بود، نفی مکان‌مندی خداوند در تعالیم الهی، امری لغو و بیهوده بود؛ زیرا در آن صورت نباید گفته می‌شد که خداوند مکان ندارد و نیازی هم به آن ندارد؛ بلکه باید گفته می‌شد که مکانها تجلی ذات خداست. حال آنکه چنین سخنی در آیات و روایات ملاحظه نمی‌شود. به عبارت دیگر نفی نیاز خداوند به مکان، به طور ضمنی حاکی از تباین ذاتی حق تعالی با کنه مکانهای است.

۷-۲- صفات الهی در آیه ۳ سوره حید، متضاد نیست.

ابن عربی پس از بیان آیه سوم سوره حید می‌نویسد: «پس خداوند به ذاتش در همه چیز در یک حالت است؛ بلکه او عین چیزهای متضاد، مانند اول و آخر و ظاهر و باطن است».

ولی مراجعه به روایات معصومین گویای آن است که اسمهای اول و آخر و ظاهر و باطن، با هم متضاد نیستند؛ بلکه اسم «اول» به قدیم بودن خداوند، اسم «آخر» به بقاء حق تعالی، اسم «ظاهر» به آشکار بودن خداوند به وسیله آیاتش و نیز غلبه و استیلای او بر همه چیز و اسم «باطن» به علم و قدرت نافذ و نیز به نامحسوس بودن



خداوند، تفسیر شده است (نک: کلینی، ج ۱، ص ۱۱۵؛ سید رضی، ص ۲۷۲ و ۳۲۹)؛ اگر به این بیانات توجه شود، معلوم می‌گردد که این اسمای ضد هم‌دیگر نیستند.

۷- ناهمخوانی برداشت ابن عربی با سیاق حدیث

با توجه به تفسیری که اهل بیت علیہ السلام از آیه سوم سوره حديد داشته‌اند، می‌توان گفت که سیاق حدیث نیز با برداشت ابن عربی هم‌خوانی ندارد؛ زیرا پیامبر اکرم علیه السلام پس از عبارت «لو دلیتم بجمل لهبط على الله»، آیه مزبور را تلاوت کرده‌اند و تفسیر آیه اصلاً با برداشت ابن عربی ارتباطی ندارد. همچنان‌که اشاره شد، در مکتب اهل بیت علیہ السلام، اسم باطن خداوند در این آیه، به علم او به همه چیز دلالت دارد. (نک: کلینی، ج ۱، ص ۱۲۳ و صدقو، التوحید، ص ۱۹۰) این حاکی از آن است که بر فرض صدور حدیث از پیامبر علیه السلام، مراد ایشان از آن، اشاره به علم و قدرت مطلق الهی است. موضوعی که ترمذی و دیگران نیز بدان اشاره کرده‌اند. (ترمذی، ج ۵، ص ۷۸، الوسی، ج ۱۴، ص ۱۶۸، عجلونی، ج ۲، ص ۱۵۳) بنابراین، نمی‌توان این حدیث را شاهدی بر نظریه وجود دانست.

۸. نتیجه

با توجه به اشکالاتی که در قسمت بررسی سند حدیث بیان شد و نیز تصریحات محدثان اهل سنت، می‌توان گفت حدیث «لو دلیتم بجمل لهبط على الله» از جهت اسناد، معتبر نیست.

همچنین بر اساس ساختار محتوایی آیات و روایات، می‌توان گفت که سیاق حدیث، با برداشت عرفا و صوفیه هم‌خوانی ندارد و بر فرض صدور این حدیث از پیامبر علیه السلام، مراد ایشان، اشاره به احاطه علم و قدرت خداوند بر همه جاست. موضوعی که در آیات و روایات دیگر، از جمله در تفسیر اهل بیت علیہ السلام از آیه سوم سوره حديد، قابل مشاهده است.



قرآن کریم

منابع

۱۳۶۰ ش.

۱. آشتیانی، سید جلال الدین. مقدمه تمہید القواعد. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۴۱۵ ق.
۲. آلوسی، محمود. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۳. آملی، حیدر. جامع الأسرار و منبع الأنوار. انتشارات علمی و فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۸ ش.
۴. ابن حنبل. المسند. بیروت: دارصادر.
۵. ابن عربی. محی الدین محمد بن علی. الفتوحات المکیه. بیروت: دارصادر.
۶. —————. فضوص الحكم. انتشارات الزهراء، ۱۳۷۰ ش.
۷. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو. البداية و النهاية. بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ ق.
۸. —————. تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق.
۹. الألبانی، محمد ناصر. ضعیف سنن الترمذی. بیروت: المکتب الإسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۱۰. بحرانی، سید هاشم. البرهان فی تفسیر القرآن. تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۱۱. بروسی، اسماعیل. تفسیر روح البیان. بیروت: دارالفکر.
۱۲. پهلوان، منصور. فصلنامه پژوهش‌های قرآن و حدیث. تهران: دانشکده الهیات دانشگاه تهران؛ پاییز و زمستان ۱۳۹۰.
۱۳. ترمذی، محمد بن عیسی. سنن ترمذی. بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم. الكشف و البیان عن تفسیر القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربي، ۱۴۲۲ ق.
۱۵. خوئی، میرزا حبیب الله هاشمی. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة. تهران: مکتبة الاسلامیة، ۱۳۵۸ ش.
۱۶. سید رضی، ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی. نهج البلاغة. قم: دارالهجرة.



١٧. صدوق، محمدبن على بن حسين بن بابويه. **التوحيد**. قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ١٣٩٨ق.
١٨. صناعی، عبد الرزاق. **المصنف**. بيروت: المجلس العلمي.
١٩. طبری، ابو جعفر محمدبن جریر. **جامع البيان فی تفسیر القرآن**. بيروت: دار المعرفة، ١٤١٢ق.
٢٠. عجلوني، اسماعیل بن محمد. **کشف الخفاء**. بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٨ق.
٢١. عفیفی، ابو العلا. **تعليقه و مقدمه فصوص الحكم**. انتشارات الزهراء^{عليها السلام}، ١٣٧٠ش.
٢٢. قاسمی، محمد جمال الدین. **محاسن التأویل**. بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٨ق.
٢٣. کاشانی، عبد الرزاق. **شرح فصوص الحكم**. قم: انتشارات بیدار، ١٣٧٠ش.
٢٤. کلینی، محمدبن یعقوب. **الکافی**. تهران: دار الكتب الاسلامية، ١٣٦٥ش.
٢٥. مبارکپوری، أبو العلا محمد عبد الرحمن. **تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی**. بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٠ق.
٢٦. مجلسی، محمدباقر. **بحار الأنوار**. بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ق.
٢٧. محدث قمی، عباس. **مفاییح الجنان**. تهران: انتشارات صبا، ١٣٨٤ش.
٢٨. مفید، محمدبن محمدبن نعمان. **الإرشاد**. قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ١٤١٣ق.

معناشنسی حدیث «لولیتم بحملی الارض لهبط علی اللہ» و...